یادداشت‌هایی در باره مقاله نجات ما در اتحاد ماست

اتحاد چپ و راست، انتخابی سرنوشت‌ساز

برای نجات مردم ایران از چنگال استبداد مذهبی است

کیانوش توکلی

اینجانب طی ۵ مقاله، وعده انتشار منشور اتحاد نیروهای سکولار ـ دمکرات را داده‌ام. این سئوال بدرستی پیش آمد که «انتشار اتحاد نیروها قاعدتا بایستی توسط یک یا چند گروه عرضه شود که پیانگر جدی‌بودن آن باشد. نه توسط یک فرد»(۱) من به دلیل خیلی ساده از این قاعده پیروی نکردم. چون سال‌هاست که منتظر چنین منشوری مانده‌ام که از اردوی چپ و ملیون انتشار یابد. گذشت این سالها نشان داد که انتظاری بی فایده بود.

حوادث ۱۱ سپتامبر که دنیا را تکان داد، که خوب مرا هم بی‌نصیب نگذاشت. پس از آن خیلی با خودم کلنجار رفتم. خواندم، نوشتم پاره کردم دوباره نوشتم و استش نویسنده و تئوریسین هم که نبودم.

سرانجام همه کارها را تعطیل کردم و نشستم مثل یک دانشجو مطالعه‌کردم. از تجربه سیاسی خود بهره گرفتم و به خودم دروغ نگفتم سعی کردم در بررسی رویدادها بی‌طرف باشم و خود را خالی از کینه و حسد فرقه‌ای کنم! راستش نوشتن برایم راحت نبود. خوب از اراده‌گرایی دوران چریکی بهره جستم. مطالبی گردآوری کردم که به تدریج آن را انتشار خواهم داد.

واقعیت این است که سالهاست که خارجه‌نشین شده‌ایم. به این فکر کردم که چه می‌توان کرد سرانجام به این نتیجه رسیدم‌که دو تا سه وظیفه بیشتر نداریم. اول آنکه از مبارزه جوانان، زنان و دانشجویان حمایت کنیم و انعکاس صدایشان در خارج از ایران باشیم دوم اینکه بنشینیم گذشته خود را مرور کنیم و تجارب سیاسی‌مان را بدون رودربایسی قلمی کرده. آن را به نسلی که امروز میداندار مبارزه است تقدیم کنیم. سوم آن دسته رهبران و کادرهای لایق، خودشان را به شکل سیاسیون در تبعید سازمان دهند. راستش رهبر سیاسی که تنها صدتا بدنیا نمی‌آیند! روزی خواهد آمد که از وجودشان در کنار رهبران نسل سومی‌ها انقلاب، استفاده خواهد شد. قطعا آن روز دیر نخواهد بود.

نگاهی به سایت‌های اینترنتی چپ و ملیون نشان می‌دهد. نظراتی امثال من، از سوی دیدگاههای مختلف، جدی گرفته می‌شود و این باعث امیدواریست. اما آنچه من در این پاره نوشتم‌که شامل یک مجموعه مقولات بهم پیوسته‌ای به قرار زیر است:

۱ ـ جهانی‌شدن و مخالفین آن

۲ ـ ۱۱ سپتامبر و تحولات پس از آن

۳ ـ سکولاریسم و علت‌العلل عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی

۴ ـ جهانی‌شدن، سکولاریسم و تحولات پس از ۱۱ سپتامبر

۵ ـ نجات ما در اتحاد ماست!

پس از انتشار این مقالات بویژه مقاله آخر، سئوالات و انتقاداتی از من شده است. که سعی می‌کنم بر اساس درک و توانایی‌ام به آن پاسخ دهم. لازم به یادآوری است که آنچه در مقاله نجات ما در اتحاد ماست نوشتم مقولات گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که اسیدوارم به تدریج آن‌ها را باز کرده و برای ادعاهایم دلایل بیشتری ارائه نمایم.

گویا مقالات دیگری در نقد نظراتم در راه است من جدا خوشحال می‌شوم. منتقدین خود را دوست خواهم داشت و به نظراتشان توجه خواهم‌کرد. ولی با کسی دهن به دهن نخواهم شد و اینکه این جی گفت و آن دیگری چه برچسبی حواله‌مان کرد نخواهم پرداخت. واقعیت این است که این فرهنگ سیاسی عقب‌مانده تا به امروز به روشن‌شدن موضوع کمکی نکرده است. بنابراین با کلمه بازی نمی‌کنم و سعی می‌کنم با حداقل کلمات، فکرم را علنی کنم و باز هم تاکید می‌کنم‌که هیچ ترسی ندارم‌که دیگران چه قضاوتی نسبت به من خواهند داشت. اما تاگزیر ابتدا‌کمی در باره خودم بگویم:

ـ اینجانب خود را چپ دمکرات می‌دانم که آرزو و تلاش می‌کند در کشور من یک نظام پارلمانتاریستی در شکل جمهوری بر قرار گردد. به دمکراسی و عدالت اجتماعی باور دارم. درک من از عدالت اجتماعی تقسیم فقر نبوده است. برای استقرار عدالت اجتماعی پیش‌شرط‌هایی از جمله جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی که موجب اشتغال و در نتیجه تولید بیشتر و انباشت سرمایه خواهد بود ـ لازم است. بایستی شرایطی فراهم گردد واز این رو کشورما بایستی جایگاه مناسبی در روندجهانی شدن دست یابد.

انتخاب ویا اتحاد ما!

اما می‌دانیم که جمهوری اسلامی مانع اصلی در پیوستن ایران به جامعه جهانی می‌باشد. بنابراین برای از میان برداشتن استبداد مذهبی در ایران، هیچ انتخابی جز اتحاد همه نیروهای سکولار ـ دمکرات، از چپ تا راست، نیست. از دوستی‌که نجات ما را در انتخاب ما دانسته است، خواهش می‌کنم بگویند این ملت در مقابل چند آلترناتیو واقعی، برای نجات کشور قرار گرفته است که فقط مشکل را در انتخاب دیده‌اند. آیا هیچ جریانی به تنهایی قادر است تغییرات اساسی در کشور ایجاد نماید؟(۳)

ـ از وضعیت بد اقتصادی مردم هرچه بگویم، کم گفته‌ام. جوانان ایران که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. ناامید از آینده خود، آتش زیر خاکستراند. از طرف دیگر شرایط بسیار حساسی در منطقه حکم‌فرماست. قابل پیش‌بینی است که در هر صورت رژیم صدام رفتنی است. و یا اگر جنگی در گیرد به هر حال دودش به خاک ایران خواهد رسید. از این رو تصادفی بنظر نمی‌رسد که از گوشه زندان اوین اکبر گنجی و آقای علی کشتگر از پاریس و دیگران بدون ارتباط با هم، چه باید کرد؟ مانیفست و منشور خود را انتشار می‌دهند و منتظر رهبران و احزاب سیاسی خود نخواهند ماند! ارائه اینچنین نظراتی در انحصار هیچ کس نیست! شاید این تلاش‌ها بستر مناسبی برای تشکیل احزاب جدید سیاسی ایران باشد! و یا اینکه احزاب چپ و ملی دست و پایشان را جمع کنند! کشور، تاریخ منتظر آنان نخواهد ماند! به افغانستان نگاه کنید! مطمئن باشید کرزای دیگری پیدا خواهد شد. اگر شما رهبران چپ و ملی به خود نیائید! اکثریت خاموش در ایران درمانده‌اند. وسایل ارتباطی جمعی چنان است که رهبران جدید را یک شبه خواهد ساخت که به سرعت برق مورد حمایت مردم قرار خواهند گرفت. پس به قول سهراب: «چشم‌ها را باید شست، جور دیگری باید دید».

ـ در مقاله آخرم، نوشتم‌که سه جریان سیاسی سلطنت، مجاهد و کمونیست کارگری آلترناتیوهای خود را ارائه نموده‌اند. بقیه چپ به دو دسته چپ دمکرات، و رادیکال که اولی بطور عمده از اصلاح‌طلبان دینی دفاع می‌کند و دومی یا نمی‌داند چی می‌خواهد و یا به دور از واقعیت ایران و جهان، مشغول تکرار شعارهای رادیکال و صد در صدی هستند و در ذهن خود دمکراسی را با نابودی سرمایه‌داری پیوند زده است. در واقع استراتژی تاکتیک آنان یکی است!

البته نشانه‌هایی در دست است که از دل چپ (بین‌المللی و ملی) جریانی در حال نطفه‌بستن است که آرمانهای عدالت‌خواهانه خود را با روند جهانی‌شدن و دمکراسی دمساز می‌کند و از واقعیت‌های سیاسی ـ هرچند تلخ ـ نمی‌گریزد. سعی می‌کنند سیاست را دنیای ممکن‌ها بدانند. آرزوها را جای واقعیت‌ها نمی‌نشانند!

ـ بعد از ۱۱ سپتامبر آمریکا و غرب متوجه خطر بنیادگرائی اسلامی برای منافع خود و تمدن غرب شده‌اند و گفتم استراتژی غرب در عرض چند ساعت پس از آن واقعه عوض شد و دیگر به مانند گذشته با مقوله بنیادگرایی اسلامی یک بام و دو هوا برخورد نخواهد کرد. بطور مثال آمریکا تقریبا همزمان رژیم اسلامی ایران را محور شرارت اعلام کرد و هم مجاهدین را در لیست سازمانهای تروریستی اسلامی قرار داد. همچنین سیاست آمریکا و عربستان که قبل از آن رویداد، بر اساس نفت در مقابل امنیت بود دچار بحران جدی شده و بنظر می‌رسد این شکاف عمیق‌تر گردد.

ـ متاسفانه چپ‌ها و ملیون اصلاح‌طلب به دلیل روحیه ضدآمریکایی و ضد سلطنت بچماندند از ۲۸ مرداد دچار تناقض بزرگی هستند از یک طرف جنبش اصلاح‌طلبی کنونی را ادامه انقلاب شکوهمند می‌دانند و از سوی دیگر از هر حرکتی‌که بوی انقلاب دهد منتظر هستند. بعبارتی جنبش اصلاحات را دنبال انقلاب ۵۷ می‌دانند ولی دلیلی هم ارائه نمی‌کنند که چرا و چطور؟

و در ادامه همین تناقض دور دنیا چرخ می‌زنند که امضا جمع می‌کنند که رژیم اسلامی را تشویق کنند که بخاطر منافع ملی ایران، با آمریکا به گفتگو و مذاکره بنشیند. اصولا متوجه این قضیه نیستند که آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر حاضر نیست با یک رژیم بنیادگرای اسلامی در حال مرگ به سازش برسد. آقای بوش این صدای جوانان ایران را شنیده است مرگ بر طالبان از کابل تا تهران!

ـ به نظر اکثر صاحب‌نظران سیاسی، مردم ایران دو خواست اساسی دارند. آنان خواهان یک دولت عرفی و به زبان علمی سکولار که شامل آز ادی‌های اجتماعی و قبلری هم دمکراسی هستند! و بدین لحاظ گیر و گرفتاری اصلاح‌طلبان و ملی و مذهبی‌ها را ندارند و هیچ نیازی ندارند که راه گنجی، را طی کنند. در این خصوص توده‌های مردم از ملی مذهبی‌ها، جلوترند و این اشتباهست که اصلاح‌طلبان دینی، ملی و مذهبی را نماینده ملت ایران بدانیم! بویژه که مردم ایران تجربه حکومت سکولار شاه را که آزادیهای اجتماعی را پاس می‌داشت را با استبداد دینی مقایسه می‌کنند و احتیاجی ندارند کتاب‌های قطور دوران رنسانس را بخوانند تا در یابند جدایی دین و دولت از چه قرار است و چه مزایایی دارد.

ـ نواندیشی دینی قدمت طولانی دارد، بطور مشخص در تاریخ معاصر ایران از زمان سید جمالالدین اسدآبادی شروع شده، مهدی بازرگان، علی شریعتی، مطهری، سروش و آغاجری و غیره علیرغم اینکه با بنیادگرایان اسلامی اختلاف نظر داشته‌اند ولی تجربه یکصد سال گذشته و بویژه در انقلاب اسلامی و تا به همین امروز نشان می‌دهد که نواندیشان دینی سرانجام بنیادگرایان اسلامی را به سکولارها ترجیح داده‌اند و هم اکنون هم بر مردمسالاری دینی همچنان پای می‌فشارند. و تا زمانی که آنان صریحا لزوم بر قراری یک دولت سکولار را طرح نکنند، نبایستی مورد پشتیبانی سکولارها قرار گیرند. بایستی گنجی‌ها تشویق شوند. نه اینکه هراکش برخی کارهای مثبت اصلاحی، خاتمی‌چی‌ها شد! چرا که در نهایت انان تلاش می‌کنند که نظام اسلامی را نجات دهند!

ـ من در مقاله آخرم نوشتم‌که سه جریان سیاسی که حکومت سکولار و قدری هم دمکراسی می‌خواهند. راست این است که یک اختلاف بزرگ بین مردم، که آز ادیهای اجتماعی می‌خواهند و سیاسیون روشنفکر و احزاب سیاسی که خواهان آزادی بی‌قید و شرط هستند، وجود دارد.

بطور مثال چه بسا اگر روز و روزگاری آزادی بی‌قید و شرط در کشور ما بر قرار گردد و مثلا هم‌جنس‌گرایان بخواهند برای حقوق طبیعی خود در تهران راه‌پیمایی کنند. کاملا قابل پیش‌بینی است مردم به خشم‌آمده با چپ و سنگ به جان این انسانهای بی‌گناه بیفتند. منظور این است که به دمکراسی بعنوان مقوله نسبی و بعنوان یک فرایند نگاه کنیم. در غرب هم، چنین پروسه‌ای طی شد ولی در رابطه برقراری دولت سکولار احتیاجی نیست مردم ایران بخواهند یک چنین فرایندی را طی کنند. سابقه حکومت سکولار در ایران چند برابرعمر حکومت اسلامی است. مردم ایران هر دو تجربه را در اختیار دارند!

ـ برکسی پوشیده نیست که تفرقه و انشقاق بر فضای سیاسی اپوزیسیون حکم‌فرماست. اتحادی که من گفتم همه با هم خمینی نیست! بلکه اتحاد بر اساس حداقل پنج اصل پایه‌ای (پیشنهادی) است که بیشترین نیروهای سیاسی را در بر می‌گیرد.

اصول پنجگانه اتحاد:

۱ ـ جدایی دین از دولت

۲ ـ دمکراسی یعنی نظام پارلمانتاریستی و آزادی احزاب

۳ ـ پایبندی به اعلامیه جهانی حقوق بشر

۴ ـ دفاع از تمامیت ارضی که مبتنی است بر پذیرش این مسئله که ایران کشوری با اقوام مختلف با کثیرالمله است و عدم تمرکز به معنی اشکال‌آبی از قدراتیو، خودگرادنی و یا خودمختاری که پس از بحث و بررسی محققین و با رای، نظر مردم تعین خواهد شد. آنهم با در نظرداشت، حساسیت همسایگان ایران که خود دارای چنین مسایلی هستند

۵ ـ پایان‌دادن به سیاست ایزوله‌سازی ایران و پیوستن کشور ما به جامعه جهانی!

در باره اصول پایه‌ای می‌شود، کم، زیاد و یا دقیق‌ش کرد. به هر حال این اصول را می‌توان بعنوان پایه توافق اپوزیسیون در نظر گرفت. اختلافات، بر سر جای خود خواهند بود تا مردم در فردای آزادی با رای خود نوع و شکل حکومت را انتخاب کنند. در واقع وظیفه چنین جبهه و یا اتلافی فراهم نمودن شرایط لازم برای انتخابات آزاد است. مسئله مهم این است همه احزابی که به سرنوشت مردم می‌اندیشند باایستی روابط خود با دیگران را عقلانی کنند و به گذشته یکدیگر اینقدر گیر ندهند و بیاد داشته باشند که سابقه هیچ جریان سیاسی در ایران پاک و معصوم نیست و از شیوه‌های فرقه‌ای بدر آیند. راست این است ساسیون ایرانی سایرین را یا دوست و خودی می‌بینند و غیرخودی را دشمن محسوب می‌کنند. توجه نمی‌کنند اصولا احزاب سیاسی رقیب همدیگر هستند و نه دشمن هم! خلاصه هر گونه تعصبی در این زمینه، رک و راست، از نادانی سر می‌خیزد! از طرف دیگر برای رسیدن به اینگونه توافقی بایستی گذشت و مدارا داشته باشند و از لجبازی و یک‌دندگی دست بردارند. اگرکه واقعا به مردم ایران فکر می‌کنند!

جبهه دمکراسی فراتر! از جبهه جمهوری!

ـ بنظر من کسانی که جبهه دمکراسی و جمهوری را یکی گرفته و آنرا بر هم منطبق می‌دانند در واقع دمکراسی را در چهارچوب نظام جمهوری، به بند کشانده‌اند. در خیال خود آنرا در انحصار خود در آورده‌اند. آیا در دنیا امروز غیر ممکن است که شازده و یا خلبدار نظام پادشاهی جانب یک دولت سکولار ـ دمکرات را بگیرند؟ چه بخواهیم و چه نخواهیم واقعیت انکارناپذیر این است که جبهه دمکراسی فراتر از جبهه جمهوری است.

ـ من نوشتم‌که چرا چپ همواره برای خود رسالتی قائل شده‌اند‌که بر نیروهای اسلامی و چپ‌تر از خود تاثیرگذار باشد ولی همین چپ‌ها، کاری به نیروهای راست و راست میانه نداشته است. بطور مشخص چرا از جریان روشن‌بین و لیبرال سلطنت مشخصا حزب مشروطه ایران و مقابل جریان افراطی و نز ادپرست آن دفاع نمی‌شود و آنان را به حال خود رها ساختهاید در با اینکه جمهوریخواه هستم اعتقاد دارم‌که چپ و راست می‌توانند و باید برای تغیر اوضاع ایران تحت ۵ اصل پایه‌ای با هم متحد شوند. و در این راه هر دستی و به هر منظوری که از خارج و داخل برای کمک به این جبهه دراز می‌شود، بایستی با کمال میل پذیرا شد. تجربه نشان داده است حکومت طالبان و رژیم جنایت کار صدام حسین و رژیم اسلامی بدون کمک جهانی امکان تغیر اساسی و یا سقوطشان بسیار مشکل است. حتما شنیده‌اید‌که قانون اسلامی ضد بشری سنگسار، زیر فشار اتحادیه اروپا لغو شد!

ـ در رابطه با گفتگو، اتحاد عمل و یا ائتلاف در یک جبهه سکولار ـ دمکرات هدف کوتاه‌آمدن از موضع جمهوریخواهی نیست نگارنده این سطور بر این باور است که در یک انتخاب آزاد، باز هم جمهوریخواهان بیشتر از سلطنت پادشاهی رای مردم را بدست خواهند آورد. صحبت بر سر ائتلاف گسترده و اشتراک منافع آنان است. از طرف دیگر تجربه افغانستان و عراق، نشان داده است که آمریکا در پی آوردن سلطنت نیست و اتفاقا از پلورالیسم سیاسی و از گستردگی جبهه آلترناتیو حمایت کرده است.

خودکفایی و روند جهانی‌شدن!

نوشته بودم: واقعیت این است که جهان در حال پوست‌اندازی است و ما با دنیایی مواجه هستیم‌که در آن نقش سنتی دولت ـ ملت هر روز کم‌رنگ‌تر می‌شود و شرکت‌های چندملیتی که پایه اصلی اقتصاد جهانی را بنا نهاده‌اند. دنیا را یک‌پارچه می‌بینند و نوع جدیدی از سیاست را ارائه کرده‌اند. بنابراین معنی و مفهوم استقلال دگرگون شده است. و درک امروزین از استقلال کشورها چندان سنخیتی با درک مصدقی از مقوله استقلال ندارد.

ـ در رابطه با درک مصدقی از استقلال که غزا خیلی‌ها را بر آشفته ساخته است بایستی ببینیم ملیون در اینباره چه می‌گویند:

دکتر مصدق طرفدار استقلال و خودکفایی اقتصادی ایران بود....مصدق می‌گفت نفت مال ماست و ما حق فروش آن را داریم و دولت انگلیس توسط کمپانی خود در امور سیاسی ایران دخالت می‌کرد(۴). پس درک مصدق از استقلال بر اساس خودکفایی استوار بود اگر در آن روزگار تز درستی بود امروز تاریخ مصرف‌اش سر آمده است. امروز جهان در وضعیت کاملا بهم وابستهای بسر می‌برد. امروز به هر کالایی که نگاه‌کنید هر قطعه‌اش ساخت یک کشور است و سرمایه ملیت‌اش را تقریبا از دست داده است در واقع شما کشور مدرن و پیشرفته‌ای نمی‌توانید بیابید که خودکفا باشد. امروز بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی در امور اقتصادی و سیاسی کشورها بنابر توافق خود کشورها، دخالت می‌کنند.

ـ در باره جهانی‌شدن از کلام دکتر حسن منصور بهره می‌گیرم‌که در گفتگو با مجله تلاش گفته بود:..انتخابی نیست، یعنی سخن بر سر این نیست که جهانی بشویم یا نشویم. چون از جهانی‌شدن گریزی نیست. بلکه سخن بر سر چگونگی ورود و سیر در جهانی‌شدن است چون اگر آگاهانه و با استراتژی سنجیده‌ای به این جریان بپیوندیم سود خواهیم برد ولی اگر جهانی‌شدن بر ما عارض شود به درماندگان زمین بدل خواهیم شد.

مثالهایی شاید این موضوع را روشن کند: جمهوری اسلامی‌که مستقل‌ترین کشور جهان است و سعی می‌کندبراساس خودکفایی عمل کند ببینید چه فاجعه انسانی و اقتصادی به بار آورده است.

می‌دانیم که قبطاتی از هواپیما ایرباس فرانسوی ساخت آمریکاست، اما این کشور به فرانسه اجازه فروش ایرباس را به ایران نمی‌دهد و جمهوری اسلامی با کمک کشور اوکراین کارخانه هواپیماسازی آنتونف را به بهره‌برداری رسانده است. امروز بنابر اعتراف وزیر راه و ترابری این کارخانه به لحاظ اقتصادی زیان‌آور و به لحاظ ایمنی در سطح پایینی قرار دارد! وزیر راه ترابری رژیم اعتراف کرد که ناوگان هوایی ایران زمین‌گیر شده است. دیگر نمی‌توان، امنیت مسافران را تضمین نمود!

ـ امروز به هر کالا و هر دستگاه صنعتی که نگاه کنید متوجه می‌شوید، هر قطعه‌اش در یک گوشه‌ای از جهان تولید شده است. صاحبان سرمایه فقط با فشار یک دکمه میلیاردها دلار از سرمایه خود را از این کشور به آن سر دنیا انتقال می‌دهند و تمام لیاقت و موفقیت دولت‌های ملی به این بستگی دارد که شرایطی را فراهم نمایند‌که سرمایه ملی از کشور بخاطر مالیات و قوانین دست پاگیر قرار نکند و افزون بر آن سرمایه خارجی جلب گردد. به این خاطر قوانین ملی‌شان را تغیر می‌دهند. دیگر هیچ کشوری در جهان امروز به آن معنی و مفهوم ۵۰ سال پیش مستقل نیست!

سرزمین هند که با اقتصاد شبه‌سوسیالیستی که به عنوان یکی از خودکفاترین کشورهای جهان شناخته می‌شد، که با اتحاد شوروری روابط ویژه‌ای داشت پس از فروپاشی اتحاد شوروی در وضعیت بسیار بد اقتصادی قرار گرفت‌که ذخایر ارزی آن به پایان رسیده بود که برای واردات کالا مجبور شد که ۱۴۰ تن طلاهای خود را بفروش برساند ولی بعد از ۱۰ سال توانست در اقتصاد جهان نقش در خوری بسیابد یگونه‌ایکه امروز تنها از فروش نرم‌افزارهای کامپیوتری، چیزی در حدود ۱۰ میلیارد دلار عاید این کشور می‌شود. هند عضو سازمان تجارت جهانی شد و توانست با توافق این سازمان، پرداخت برخی سوبسیدها را ادامه دهد. اکنون ۶۰ میارد دلار ذخیره ارزی دارد. بنا به گفته کارشناسان، تجربه هند تجربه موفقی بوده است(۵). بنابراین در شرایط امروز جهان، درک استقلال بر مبنای خودکفایی، یک شعار عوام‌فریبانه است و به لحاظ اقتصادی در برخی از رشته‌ها زیان‌آور می‌باشد. بنابراین خودکفایی تنها در چهاچوب، جهانی‌شدن معنی و مفهوم مترقی می‌یابد. البته مناسبات این دو مقوله و چگونگی رابطه آن کاریست کارشناسی که از عهده اینجانب خارج است.

واقعیت آن است که مرزهای ملی هر روز کم‌رنگ‌تر می‌شود. پروسه صنعتی شدن جهان تمام شده است. امروز تقسیم کار جهانی است که در دستور قرار دارد. و اینکه هر کشور بر مبنای استعداد و توانایی خود بخشی از تولید جهانی کالا را بعهده می‌گیرد بطور مثال ایران به جای ساخت هواپیماهای آنتونف روسی بهتر است هواپیما پیشرفته‌ای ایرباس را که ایمنی آن به سراتب از نوع روسی آن بالاتر است را خریداری نماید. به لحاظ سیاسی بایستی شرایطی فراهم آید که سرمایه و تکنولوژی خارجی را در زمینه ترانسپورت به معنی عام کلمه‌که شامل جاده، راه آهن، خطوط کشتی‌رانی و لوله‌های نفت و گاز را در بر می‌گیرد را گسترش داد و همچنین در زمینه صنعت نفت و توریسم تلاش نماید و یا از این قبیل صنایع!

به هر حال معنی و مفهوم استقلال با ۵۰ سال پیش تغییر کرده است. یکی از دلایل عقب‌ماندگی ایران از چنین بینش‌هائی سرچشمه می‌گیرد که کشور ما را به تقابل با غرب بویژه آمریکا می‌کشاندند‌ه‌اند. شکی نیست که امروز نفت ما متعلق به ماست! ولی تا چند سال دیگر متعلق به ما نخواهد بود. چون بعلت تفکر خودکفایی و عدم سرمایه‌گذاری خارجی، این صنعت در معرض پوسیدگی قرار گرفته است. امروز آمریکا می‌تواند دوست کشور ایران باشد همراه از تمامیت ارضی ایران حمایت کرده است(۶) چون این کشور خریدار نفت و گاز ایران و صاحب سرمایه و تولیدکننده تکنولوژی بسیار پیشرفته‌که ایران نیازمند آن است. در عوض روسیه یک کشور رقیب که اتفاقا مثل ایران فروشنده نفت و گاز است! این کشور

ادامه در صفحه ۵